

۲

یکپارچه‌سازی منابع مشترک نفت و گاز در حقوق بین‌الملل: راهبردهایی برای سیاست خارجی

دکتر عبدالحسین شیروی^۱

محمود موحد^۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۸/۲۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۴/۱۳

^۱. استاد دانشکده حقوق، دانشکده‌گان فارابی، دانشگاه تهران (ashiravi@ut.ac.ir)

^۲. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری حقوق نفت و گاز، دانشکده‌گان فارابی، دانشگاه تهران (mahmoud.movahed@ut.ac.ir)

چکیده

منابع مشترک نفت و گاز، تحت کنترل و حاکمیت دو یا چند دولت قرار دارند و در نتیجه تعیین حقوق و تعهدات دولت‌ها و نسبت سهمشان از منبع به موضوعی حساس، مهم و مناقشه برانگیز تبدیل می‌شود. در غیاب چارچوب‌های حقوقی معین، عموماً میزان و نحوه بهره‌برداری دولت‌ها از منبع را قدرت سیاسی، نظامی و یا میزان دسترسی به فن‌آوری تعیین می‌کند. طبیعتاً، دو یا چند دولتی که به منبع مشترک نفت و گاز دسترسی دارند، هر یک تمایل دارد که بیشترین سود را با کمترین هزینه از منبع بدست آورد. این امر با منافع باقی دولت‌های شریک در منبع در تعارض خواهد بود و این تعارض می‌تواند منتهی به ایجاد مسابقه میان طرف‌ها در بهره‌برداری حداکثری از منبع شود که به «تراژدی منابع مشترک» موسوم است. با این حال، می‌توان از وقوع این تراژدی جلوگیری کرد و همکاری سازنده و پایدار را جایگزین رقابت مخرب در بهره‌برداری از منابع نمود. برای بهره‌برداری کارآمد و پایدار از منابع مشترک، دولت‌ها باید متعهد به همکاری بلند مدت شوند. اما در نبود قواعد الزام‌آور در حقوق بین‌الملل، تضمین حقوقی برای تحقق و یا تمرینش بودن همکاری میان دولت‌ها وجود ندارد. در این مقاله، با مطالعه آثار صاحب‌نظران و بررسی حقوق بین‌الملل معاهداتی و عرف بین‌المللی از جمله از طریق بررسی رویه مراجع حل و فصل اختلافات بین‌المللی و رویه دولت‌ها به دنبال یافتن پاسخ این سؤال هستیم که جایگاه یکپارچه‌سازی بین‌المللی در نظام حقوق بین‌الملل چیست؟ و این جایگاه، چه راهبردهایی برای سیاست خارجی دولت‌ها در این خصوص توصیه می‌کند؟ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد، از آن‌جا که فضای بین‌المللی به سمت ترویج و تشویق دولت‌ها به بکارگیری راهکارهای مبتنی بر همکاری به جای رقابت بر سر منابع مشترک در حرکت است، «یکپارچه‌سازی» موثرترین و کارآمدترین راهکار مبتنی بر همکاری است و در صورت اتخاذ راهبرد همکاری در سیاست خارجی دولت‌ها در خصوص میادین مشترک، می‌تواند مطلوب‌ترین روش بهره‌برداری از منابع مشترک با توجه به الزامات فنی و اقتصادی باشد.

● واژگان کلیدی

حقوق بین‌الملل، یکپارچه‌سازی بین‌المللی، منابع مشترک نفت و گاز، توسعه مشترک.

مقدمه

تجمیع منابع هیدروکربنی در سنگ‌های مخزن، از مرزبندی‌های بشری، چه در قالب مرز قراردادهای اکتشاف و بهره‌برداری در درون یک کشور و چه مرزهای بین‌المللی میان دولت‌ها، تبعیت نمی‌کند. به عبارت دیگر، میادین نفت و گاز ممکن است در دو سوی مرزهای میان دولت‌ها گسترش یافته باشند، به گونه‌ای که یک میدان قابلیت این را داشته باشد که به صورت جزئی یا کلی از هر دو سوی خط مرزی و توسط هر یک از دولت‌های ذینفع مورد بهره‌برداری قرار گیرد.^۱ با توجه به ماهیت اشتراکی چنین میادینی، رعایت حقوق حاکمیتی دولت‌های ذی‌نفع در بهره‌برداری از آن‌ها لازم است. در عین حال توسعه این مخازن صرف‌نظر از مرزبندی میان دولت‌ها، به نحوی که یکپارچگی مخزن حفظ شود، از نظر فنی، اقتصادی و زیست‌محیطی یک راهکار بهینه و کارآمد است (Smirnova, 2018:78). از همین روی، یکپارچه‌سازی^۲ میادین مشترک نفت و گاز یک رویه مهم در صنعت نفت و گاز است. برای نیل به این مقصود، به لحاظ فنی لازم است مخزن به‌عنوان یک واحد محسوب شده و عملیات یکپارچه و هماهنگ برای توسعه آن انجام شود (Becker-Weinberg, 2014:18، Weaver, 2007:74).

اگرچه الزامات فنی، اقتصادی و زیست‌محیطی حکم به حفظ یکپارچگی بهره‌برداری از مخزن می‌کنند، اما از منظر حقوقی و سیاسی توسعه‌ی مخازن مشترک با مسائل متنوع و پیچیده‌ای روبروست (Szekely, 2020:74). حاکمیت سرزمینی یا حقوق حاکمیتی انحصاری دولت‌ها را نمی‌توان به فراسوی مرزها تسری داد، هر دولتی صلاحیت انحصاری خود را بر قلمرو خود اعمال می‌کند و هرگونه تجاوزی به مرزهای بین‌المللی، نقض تمامیت ارضی یا حقوق حاکمیتی انحصاری کشور دیگر محسوب می‌گردد (Bastida, 2006:358). از آنجایی که در توسعه‌ی مخازن مشترک حداقل دو دولت با حاکمیتی مستقل دخیل هستند، نتیجتاً رژیم‌های حقوقی و قواعد متفاوتی برای اکتشاف و بهره‌برداری در آن اعمال می‌شود و از این‌جاست که پیچیدگی‌ها و دشواری‌ها آغاز می‌شود.

دولت‌های ذی‌نفع در مخزن مشترک می‌توانند از طریق توافق بر سازوکارهای مبتنی بر همکاری برای توسعه آن بر مشکلات فنی، سیاسی و حقوقی‌ای که اعمال قوانین موضوعه و یا رویکرد متفاوت در بهره‌برداری از مخازن مشترک به همراه دارد، فائق آیند (Benvenisti, 2004:45). حفظ «یکپارچگی

^۱. در این مقاله عبارات میدان یا مخزن مشترک در همین معنی استعمال شده است.

^۲. Unitization.

مخزن»^۱ به عنوان ابزاری برای مواجهه با مسئله مخازنی که در دو سوی مرزهای میان کشورها واقع شده‌اند، در رویه دولت‌ها قابل شناسایی است (Ong, 1999:172).

در رویه قضایی بین‌المللی طرح ایده توسعه مشترک نفت و گاز فراساحل به رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه فلات قاره دریای شمال به سال ۱۹۶۹م باز می‌گردد.^۲ در آن زمان، دیوان به امکان تصمیم دولت‌ها در خصوص «یک رژیم صلاحیت، استفاده و یا بهره‌برداری مشترک برای مناطق مورد ادعای متداخل یا بخشی از آن مناطق» اشاره کرد.^۳ پس از آن ویلیام اونوراتو، دیوید اونگ، ژاکلین ویور، ماساهیرو میوشی و پیتر کامرون^۴ مقالات معتبر متعددی در این خصوص نگاشته‌اند.

توسعه مشترک در دو معنای عام و خاص در ادبیات مرتبط با این بحث به کار رفته است. در معنای عام، توسعه مشترک اشاره به هر نوع سازوکار مبتنی بر همکاری میان دو یا چند دولت برای بهره‌برداری از منابع نفت و گاز مشترک دارد، در این معنی، یکپارچه‌سازی بین‌المللی می‌تواند یکی از اقسام توسعه مشترک محسوب می‌شود. در معنای خاص، قرارداد توسعه مشترک به ترتیبات توافق شده میان دو یا چند دولت در خصوص یک منطقه مشخص شده توسط آن‌ها (که عموماً در آن منطقه تحدید حدود میان دولت‌ها صورت نگرفته است و دولت‌ها ادعاهای متقابلی در خصوص حاکمیت بر آن منطقه دارند) اطلاق می‌شود که ناظر بر بهره‌برداری از منابع نفت و گاز موجود در آن منطقه و تسهیم تولید یا عواید حاصل از آن است. به کارگیری عبارات «توسعه مشترک» و «یکپارچه‌سازی» به جای یکدیگر در ادبیات موضوع قابل مشاهده است و می‌تواند بسیار گمراه کننده باشد.^۵

لذا برای پرهیز از ابهام، در این مقاله، مشخصاً منظور از «یکپارچه‌سازی بین‌المللی» ناظر بر وضعیتی است که تحدید حدود، از پیش، بین دو (یا چند) دولت صورت گرفته و در نتیجه این تحدید حدود، یک مخزن به شکلی قرار گرفته است که بخش‌هایی از آن درون مرزهای تعیین شده دولت‌های مورد نظر قرار گرفته و از لحاظ فنی، امکان دارد که برداشت از مخزن به صورت کلی یا جزئی از هر دو سوی مرز صورت گیرد و لازم است جهت تحقق بهره‌برداری کارآمد و بهینه، رویکردی یکپارچه و هماهنگ در خصوص آن اتخاذ شود. شیوه بهره‌برداری از میدان مشترک نفت و گاز، با توجه به حساسیت‌هایی که

^۱ Unity of the deposit

^۲ North Sea Continental Shelf, Judgment, ICJ Reports 1969: 3, para. 101

^۳ اگر چه نظریه مستقل قضات ماهیتی متفاوت از آرای قضایی دارند این موضوع همچنین در نظریه مستقل قاضی جساب به تفصیل تشریح شده است. ICJ Reports 1969: 66-84.

^۴ Onorato, Ong, Weaver, Miyoshi, Cameron.

^۵ برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: کاشانی، ۱۳۹۳:۲۷۴، رینولدز، ۱۹۹۵:۱۶۹، مارشیوس، ۲۰۱۵:۱۴۵، شیروی، ۱۳۹۳:۲۷۸.

جوامع و دولت‌ها در خصوص منابع طبیعی خود دارند، از جنبه‌های مختلف دارای اهمیت است. اکتشاف و بهره‌برداری یک‌جانبه از میداین فرامرزی نفت و گاز ممکن است به تنش و درگیری میان دولت‌های ذی‌نفع منجر شود. وجود رژیم حقوقی مناسب که بهره‌برداری بهینه، کارآمد و سازگار با محیط زیست از این منابع را محقق کند، امری ضروری است که به کاهش تنش و حفظ صلح، ثبات و امنیت بین‌المللی کمک می‌کند (Reynolds, 1995:137).

این مقاله در پی یافتن پاسخ این سؤالات است که جایگاه یکپارچه‌سازی بین‌المللی در نظام حقوق بین‌الملل چیست؟ آیا در حقوق بین‌الملل دولت‌ها ملزم به یکپارچه‌سازی میداین مشترک هستند؟ و این جایگاه چه راهبردهایی را برای سیاست خارجی دولت‌ها در این حوزه توصیه می‌کند؟ برای یافتن پاسخ، با مطالعه و بررسی آثار صاحب‌نظران، آرای مرتبط مراجع حل‌وفصل اختلافات بین‌المللی، معاهدات منعقد شده میان دولت‌ها و اسناد سازمان ملل متحد، ضمن تبیین دیدگاه‌های قابل‌اعمال بر توسعه میداین مشترک و بررسی مفهوم یکپارچه‌سازی، عناصر حقوق بین‌الملل معاهداتی و عرف بین‌المللی از جمله با مطالعه رویه دولت‌ها و مراجع حل و فصل اختلافات و اقدامات کمیسیون حقوق بین‌الملل ملل متحد در این خصوص مورد بحث و بررسی قرار خواهند گرفت.

۱- قواعد حقوقی بین‌المللی در ارتباط با توسعه ذخایر مشترک

بسیاری از صاحب‌نظران معتقد هستند که لازم است قوانین خاصی برای الزام دولت‌ها در بهره‌برداری از ذخایر نفت و گاز و مشترک بر اساس همکاری اعمال شود. به اعتقاد آنان، ماهیت سیال نفت و گاز و امکان مهاجرت این منابع می‌تواند اعمال قواعد خاصی را برای ایجاد محدودیت بر اصل حاکمیت سرزمینی توجیه نماید. به گونه‌ای که از قواعد حاکم بر منابع غیرسیال که کاملاً از اصل بنیادین حاکمیت سرزمینی تبعیت می‌کنند، متفاوت باشند (Bastida, 2006:373). در ادبیات حقوقی در این زمینه دو دیدگاه اصلی مطرح شده است:

۱-۱ قاعده‌ی حیات یا قاعده‌ی تخصیص پیشین^۱

برخی از صاحب‌نظران معتقدند که مسئله‌ی ذخایر مشترک معدنی سیال باید با اعمال قاعده تخصیص پیشین حل‌وفصل شود، این قاعده که در قوانین ملی برخی کشورها سابقه طولانی دارد، بیان می‌کند طرفی که نخستین بار اقدام به انجام عملیات استخراج کرده است، حق بهره‌برداری از کل مخزن

^۱. prior appropriation rule, rule of capture.

را دارد. در عمل این امر به حفاری رقابتی در اطراف مرزهای بین‌المللی منتهی می‌شود و بهره‌برداری غیر اقتصادی و همراه با هدررفت منابع از مخزن مشترک را به همراه خواهد داشت (Lagoni, 1979:216). دیدگاه مشابهی در خصوص رژیم قابل اعمال در این خصوص مطرح شده که در نبود هرگونه توافقی در خصوص همکاری یا مشارکت در تولید، قاعده‌ی حاکمیت بر مناطق تحت‌الارضی باید بر مخازن مشترک اعمال شود. (Weaver, 2007:95).

در حقوق داخلی برخی کشورهایی که مالکیت خصوصی نسبت به منابع نفت را پذیرفته‌اند، قاعده‌ی حیات مقرر می‌کند که مالکان زمین نسبت به تمامی مواد نفتی تولیدی توسط چاه حفاری شده در داخل مرزهای زمینشان صرف‌نظر از محل اصلی و اولیه‌ی مواد نفتی، حق مالکیت دارند. اما کاستی‌های موجود در اعمال قاعده‌ی حیات در قوانین داخلی برخی دولت‌ها منجر به ایجاد مقررات صیانتی شده و مفاهیمی چون ادغام، تناسب و فاصله‌گذاری^۱ میان چاه‌ها را ایجاد کرده است. لذا ممکن است این سؤال مطرح شود که در حقوق بین‌الملل، آیا قاعده‌ی حیات در خصوص ذخایر نفتی فرامرزی به شکل مطلق و بدون محدودیت اعمال می‌شود؟ اگر اصل حاکمیت دائمی تفسیر مضیق شود، این فرضیه مطرح می‌شود که قاعده‌ی حیات بین‌المللی بر اصل همکاری ترجیح دارد. اما برخی صاحب‌نظران به دلایل متعددی وجود این فرضیه را رد می‌کنند (Ong, 1999:174).

۲-۱ قاعده‌ی همکاری^۲

دیدگاه دوم از سوی اونوراتو^۳، همگام با گسترش بهره‌برداری از منابع موجود در مناطق فلات قاره در دهه‌ی ۷۰ میلادی، مطرح شده و بر اعمال قاعده‌ی همکاری تاکید دارد. مبانی این نظر به شرح ذیل است (Onorato, 1977:342):

- بهره‌برداری یک‌جانبه از ذخایر نفت و گاز فرامرزی به معنای تخطی از هنجارهای حقوقی بین‌المللی موجود است؛
- اگر قرار است هرگونه بهره‌برداری از این ذخایر صورت گیرد، این بهره‌برداری باید با توافق دو جانبه میان دولت‌های ذینفع انجام شود؛

¹. pooling, prorating, well spacing.

². Cooperation.

³. William Onorato.

• از آنجایی که در حقوق بین‌الملل قاعده‌ای الزام‌آور که بر توسعه‌ی ذخایر مشترک حاکم باشد وجود ندارد، این نظر قواعدی که بر دیگر منابع طبیعی، با ویژگی‌های مشابه فیزیکی از قبیل سیالیت و مهاجرت (مانند آب)، اعمال می‌شوند را بر منابع نفت و گاز نیز قابل اعمال می‌داند.

یکی از صاحب‌نظران دو مرحله را در شکل‌گیری این دیدگاه مورد توجه قرار می‌دهد: اول: تمرکز مطالعات بر تشخیص این که آیا قاعده‌ای عام در حقوق بین‌الملل وجود دارد که بر منابع سیال اعمال شود؟ و دوم: به‌کارگیری قیاس در خصوص منابع طبیعی با ویژگی‌های مشابه (منابع طبیعی سیال مانند منابع آبی). برخی دیگر از صاحب‌نظران، یک مرحله دیگر به این روند اضافه می‌کنند و آن عبارت است از توجه به رویه‌های بین‌المللی در حال ظهور که به صورت درج شروطی در معاهدات تحدید حدود دریایی تبلور یافته و دو دولت را ملزم می‌کنند تا در بهره‌برداری از ذخایر مشترک و تخصیص منافع حاصل از آن با یکدیگر همکاری کنند (Becker-Weinberg, 2014:72, Bastida, 2006:340). علی‌رغم نکات مثبتی که در نظریه همکاری دولت‌ها در توسعه ذخایر نفتی مشترک می‌توان یافت، به نظر می‌رسد که این نظریه بیان‌کننده چیزی جز یک روند در حال شکل‌گیری و یا تجربه موفق^۱ نیست و فرض این که تعهدی عام برای دولت‌ها وجود دارد که آن‌ها را ملزم به همکاری در توسعه‌ی منابع نفتی نماید، فرضی ناپخته خواهد بود.

برخی از نویسندگان بیان می‌کنند که اصل یکپارچگی سرزمینی، که از حرمت قلمرو یک کشور در مقابل تجاوز از سوی دولت دیگری صیانت می‌کند، با حفاری غیرمجاز فراسوی خطوط مرزی در بخشی از مخزن مشترک که در قلمرو یا فلات قاره‌ی کشور همسایه واقع شده است، نقض خواهد شد. علاوه‌بر این، برخی معتقدند اگر عملیات حفاری که در یک سوی مرز صورت می‌گیرد، منجر به ورود زیان و خسارت اساسی در طرف دیگر مرز شود، به منزله‌ی نقض این اصول خواهد بود ولو این که آن عملیات قانونی باشد (حبیب‌زاده، ۱۳۹۵:۵۶). قاعده‌ی خسارت اساسی به قلمرو کشوری دیگر که موجب طرح مسئولیت برای کشور خاطی می‌شود، با به‌کارگیری قیاس از آثار فراسرزمینی مانند آلودگی هوا و آب، شکل گرفته است و از دید این گروه قاعده مزبور بر آثار فراسرزمینی عملیات حفاری نفتی نیز قابل اعمال است (Lagoni, 1979:221).

تحقیقات نگارندگان نشان می‌دهد که اثبات نقض اصل یکپارچگی سرزمینی در خصوص بهره‌برداری از ذخایر نفتی مشترک دشوار است؛ زیرا وجود اطلاعات دقیق از وضعیت کل مخزن برای تعیین این که

^۱. Best practice.

کشوری متحمل خسارت اساسی از بهره‌برداری مخزن مشترک از سوی کشور دیگر شده و میزان این خسارت چقدر می‌تواند باشد (جهانی، ۱۳۹۰: ۱۲۴)، ضروری به نظر می‌رسد و این اطلاعات عموماً در دسترس نیستند.

۲- مفهوم یکپارچه‌سازی بین‌المللی

اصل یکپارچه‌سازی در حقوق داخلی ایالات متحده برای توسعه‌ی بهینه‌ی ذخایر نفتی مشترک توسط تمامی مالکان زمین‌هایی که این ذخایر در آن‌ها قرار دارند، شکل گرفت (Mueller, 1986:469). رویه‌ی موجود در کشورهای مختلف بیانگر این است که این اصل متعاقباً در دیگر نقاط جهان به کار گرفته شده است. در عرصه بین‌المللی نیز، چند مدل قرارداد همکاری میان دولت‌ها در خصوص منابع مشترک نفت و گاز وجود دارد. لاگونی چهار مدل قرارداد مبتنی بر رویکرد همکاری را مورد شناسایی قرار داده و به صورت زیر تعریف کرده است:

اولین مدل قراردادی میان چک و اسلواکی و اتریش برای بهره‌برداری از یک مخزن مشترک گاز طبیعی در منطقه‌ی مرزی ویوسکا زورنورف^۱ تحت عنوان «همکاری زمین‌شناسی» منعقد شد.^۲ این قرارداد برای تضمین اینکه هر یک از طرفین سهمی از کل تولید را به نسبت مقداری از ذخایر که در زمان انعقاد قرارداد در قلمرو آن قرار دارد دریافت کند، طراحی شده بود. دومین مدل قرارداد همکاری، عملیات مشترک با مشارکت طرفین است. نمونه‌ای از این مدل را می‌توان در قرارداد تکمیلی سال ۱۹۶۲ معاهده‌ی امس دولارت^۳ که در سال ۱۹۶۰م میان هلند و جمهوری فدرال آلمان منعقد شده بود، یافت.^۴ در سومین مدل قراردادی طرفین اختیارات مشترکی را بر منابع معدنی یک ناحیه اعمال می‌کنند. چنین قراردادهایی میان تعدادی از کشورهای خاورمیانه منعقد شده است. در سال ۱۹۶۵م کویت و عربستان سعودی اقدام به تقسیم منطقه‌ی بی‌طرف کردند که در حال حاضر تحت عنوان منطقه‌ی تقسیم شده شناخته می‌شود.^۵ گروه‌های ۱ تا ۳ (به ویژه ۲ و ۳) به‌طور بالقوه‌ای ساختار و کارکرد متفاوتی دارند که می‌توانند در مناطق توسعه‌ی مشترک مورد استفاده قرار گیرند.

۱. Vysoka-Zwernroff

۲. قرارداد منعقد شده در پراگ مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۶۰ میان کشورهای اتریش و چک و اسلواکی.

۳. Ems-Dollart

۴. قرارداد منعقد شده در تاریخ ۸ آوریل ۱۹۶۰ میان کشورهای جمهوری فدرال آلمان و هلند.

۵. قرارداد منعقد شده در تاریخ ۷ ژوئیه ۱۹۶۵ میان کشورهای عربستان سعودی و کویت.

چهارمین مدل قرارداد مبتنی بر رویکرد همکاری، بهره‌برداری یکپارچه از ذخایر مشترک است. یکپارچه‌سازی ذخایر مشترک مستلزم طرح توسعه‌ی واحد برای مدیریت ذخایر مشترک از جانب کلیه طرفین است، این امری است که بازیابی بهینه نفت و گاز را تضمین می‌کند. از سال ۱۹۷۴م بدین سوی بیشتر میادین فرامرزی فراساحلی، موضوع این نوع از همکاری قرار گرفته‌اند (Lagoni, 1979:245).

برای یکپارچه‌سازی منابع مشترک میان دو یا چند دولت، باید حداقل در دو سطح توافق صورت گیرد: در سطح نخست یا سطح حاکمیتی، لازم است دولت‌های ذی‌نفع در خصوص یکپارچه‌سازی به توافقی دست یابند و در سطح دوم یعنی سطح تجاری و عملیاتی، دارندگان امتیاز بهره‌برداری از مخزن باید قرارداد عملیات یکپارچه را منعقد کنند. هدف اولین قرارداد تنظیم حقوق و تعهدات هر یک از دولت‌ها در رابطه با میدان است. این امر برای حصول اطمینان از هماهنگی عملکرد دولت‌های ذی‌نفع و کاهش احتمال بروز اختلاف و درگیری است (Taylor, 1994:237).^۱ قرارداد عملیات یکپارچه در رابطه با یک میدان مشترک در بیشتر موارد از الگوی مرسوم تبعیت می‌کند اما تابع شروط معاهداتی میان دولت‌ها خواهد بود (برای مثال انتخاب بهره‌بردار واحد یا تعیین مجدد میزان مشارکت نیازمند موافقت دولت‌های مربوطه است). خود قرارداد عملیات یکپارچه نیز نیازمند تأیید هر دو دولت است تا از درج الزامات معاهده میان دولت‌ها در آن اطمینان حاصل شود. معاهدات الزامی برای دارندگان امتیاز بهره‌برداری ایجاد نمی‌کنند، زیرا این اشخاص طرف معاهده نیستند (Wilkinson, 1997:78).

در موارد بسیاری، یکپارچه‌سازی فرامرزی در عمل به ایفای یک تعهد قبلی موجود دو دولت برای همکاری در بهره‌برداری از مخزن مشترک که در معاهدات تحدید حدود مربوطه درج شده است منجر می‌شود. اولین نمونه از یک قرارداد بین‌المللی در بردارنده‌ی تعهدی در رابطه با توسعه‌ی مبتنی بر همکاری ذخایر فرامرزی، قرارداد تحدید حدود میان انگلستان و نروژ در سال ۱۹۶۵م بود.^۲ از آن زمان، مقرره موسوم به «شرط منابع طبیعی»^۳ در بیشتر معاهدات تحدید حدود و مناطق توسعه‌ی مشترک درج شده است. این شرط عموماً به صراحت به یکپارچه‌سازی اشاره ندارد. در معاهده‌ی میان انگلستان و نروژ تصریح شده است^۴ که اگر مخزن نفتی از مرزهای میان دو کشور عبور کرده باشد و امکان بهره‌برداری از چنین مخزنی از هر طرف مرز به صورت کلی یا جزئی وجود داشته باشد، دو کشور ملزم هستند تا تلاش کنند تا به توافقی در خصوص بهره‌برداری و تقسیم بهینه‌ی مخزن دست یابند. یک

1. M.P.G. Taylor.

2. Handbook on the Delimitation of Maritime Boundaries (New York, United Nations Division for Ocean Affairs and the Law of the Sea, 2000).

3. natural resource clause.

4. ماده ۴ موافقتنامه تحدید حدود انگلستان و نروژ مورخ ۱۹۶۵.

نمونه مهم دیگر از این شروط در معاهده میان دولت‌های نروژ و روسیه برای تحدید حدود و همکاری در دریای برنت و اقیانوس شمالی است که در سال ۲۰۱۱ م لازم الاجرا شد. این معاهده دولتین را متعهد می‌کند که در صورت یافت مخزن مشترک قرارداد یکپارچه‌سازی منعقد نمایند. (Smirnova, 2018:78)

پس از آشنایی با دیدگاه‌های قابل اعمال بر توسعه ذخایر مشترک و مفهوم یکپارچه‌سازی، در بخش‌های بعد به بررسی جایگاه یکپارچه‌سازی در حقوق بین‌الملل معاهداتی و عرف بین‌المللی خواهیم پرداخت و برای این منظور رویه مراجع حل و فصل اختلافات در پرونده‌های بین‌المللی و رویه دولت‌ها را بررسی خواهیم کرد؛ تا بتوانیم تصویر روشن‌تری از رژیم حقوق بین‌المللی در خصوص یکپارچه‌سازی ترسیم کنیم.

۳- تلاش نافرجام کمیسیون حقوق بین‌الملل ملل متحد در تدوین قواعد حاکم بر منابع مشترک نفت و گاز

با عنایت به این‌که هیچ کنوانسیون بین‌المللی در خصوص قواعد حاکم بر بهره‌برداری از منابع مشترک نفت و گاز موجود نبود، کمیسیون حقوق بین‌الملل ملل متحد کار خود را بر روی موضوع منابع طبیعی مشترک از سال ۲۰۰۲ م آغاز کرد. در بدایت امر، این فهم کلی میان اعضاء وجود داشت که این موضوع سه نوع از منابع طبیعی یعنی آب‌های زیرزمینی، نفت و گاز طبیعی را در بر می‌گیرد. کمیسیون برای بررسی، راه‌کاری گام‌به‌گام را انتخاب نمود و ابتدا کار خود را بر منابع مشترک آبی آغاز کرد. کمیسیون کار خود را در خصوص منابع مشترک آبی با انجام قرائت دوم از متن پیش‌نویس قواعد حاکم بر سفره‌های آب زیرزمینی و ارسال آن به مجمع عمومی ملل متحد در سال ۲۰۰۸ م خاتمه داد.

در سال ۲۰۰۶ گزارشگر ویژه گزارش چهارم خود را که به موضوع منابع نفت و گاز طبیعی مشترک، اشتراکات و وجوه تمایز آن با منابع آبی می‌پرداخت به کمیسیون ارائه کرد. کمیسیون تصمیم گرفت کار بر روی منابع آبی را مستقل از منابع نفت و گاز مشترک ادامه دهد. همچنین پرسش‌نامه‌ای برای پرداختن به موضوعات مختلف مرتبط با منابع نفت و گاز برای دولت‌ها ارسال شد.^۱

از میان مجموع ۴۶ اظهار نظر ارائه شده از سوی دولت‌ها، می‌توان دریافت که رویکرد دولت‌ها در خصوص ادامه کار کمیسیون بر منابع نفت و گاز به طرز قابل توجهی با هم متفاوت بود. برخی از این دولت‌ها معتقد بودند که کمیسیون نباید کار خود را بر روی موضوع منابع مشترک نفت و گاز ادامه دهد.

^۱. SHARED NATURAL RESOURCES [Agenda item 5] DOCUMENT A/CN.4/608 Paper on oil and gas prepared by Mr. Chusei Yamada, Special Rapporteur on shared natural resources.

استدلال این دولت‌ها این است که شباهت‌هایی بین منابع مشترک آب و نفت و گاز هم از لحاظ حقوقی و هم از لحاظ زمین‌شناسی وجود دارد و اصول کلی حقوقی مشابهی بر هر دو قابل اعمال است. همچنین آن‌ها بیان کردند که تمایزات میان منابع آبی زیرزمینی و منابع نفت و گاز لزوماً مستلزم اتخاذ رویکرد مجزا نسبت به مواد گازی و مایع غیر از آب نیست. این تمایزات مستلزم ایجاد یک چارچوب حقوقی متفاوت برای نفت و گاز نیست و قواعد خاص آب‌های تحت‌الارضی می‌تواند در یک چارچوب مشترک برای منابع طبیعی مشترک به کار گرفته شود. برخی از این دولت‌ها از کمیسیون خواستند تا قواعد کلی حقوقی حاکم بر منابع مشترک فارغ از این‌که این منابع آب هستند یا نفت و گاز را تدوین کند. با این وجود دولت‌های حامی ادامه کار کمیسیون بر منابع نفت و گاز در اقلیت قرار داشتند.^۱

گروه دوم که مشخصاً در اکثریت بودند، با ادامه کار کمیسیون در خصوص منابع مشترک از منظری دیگر مخالف بودند. دلایل ارائه شده از سوی این دولت‌ها عبارت بود از: مسائل مرتبط با منابع مشترک نفت و گاز تمایزات اساسی با منابع آبی دارند، موضوع منابع مشترک نفت و گاز به طرز غیر قابل تفکیکی با منافع دولت‌های دخیل متداخل است، در نهایت موضوع منابع مشترک نفت و گاز را نمی‌توان از موضوع تحدید حدود تفکیک کرد، این موضوع برای تدوین قوانین حاکم بر آن مناسب نیست، موضوع منابع مشترک نفت و گاز حساسیت‌های بالای سیاسی و جنبه‌های پیچیده فنی دارد.^۲

برخی دولت‌ها بیان کردند اگرچه از لحاظ زمین‌شناسی شباهت‌هایی میان منابع آبی و منابع نفت و گاز وجود دارد اما از لحاظ آثار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این دو موضوع اساساً با هم متفاوت هستند. بسیاری از دولت‌ها بیان کردند که موضوع منابع مشترک نفت و گاز به منافع اساسی دوجانبه دولت‌های دخیل مرتبط است و تلاش برای تدوین قواعد کلی حاکم بر آن نه لازم است و نه مناسب. همچنین بیان شده که این موضوع باید در مذاکرات دوجانبه میان دولت‌ها مورد بحث و بررسی قرار گیرد. بسیاری از دولت‌ها این نظر را ابراز کردند که موضوع نفت و گاز در حوزه مشمول حقوق عرفی بین‌المللی نمی‌گنجد و باید از طریق همکاری و مذاکره میان دولت‌های دخیل پیش رود. تلاش برای تدوین قواعد حاکم بر آن نه در زمان مناسبی است و نه واقع‌گرایانه.^۳ در نهایت اجماعی میان دولت‌ها برای ادامه کار کمیسیون بر منابع مشترک نفت و گاز حاصل نشد.

¹. SHARED NATURAL RESOURCES [Agenda item 5] DOCUMENT A/CN.4/607* and Add.1 Comments and observations received from Governments.

². SHARED NATURAL RESOURCES [Agenda item 4] DOCUMENT A/CN.4/621 Shared natural resources: feasibility of future work on oil and gas, paper prepared by Mr. Shinya Murase.

³. SHARED NATURAL RESOURCES [Agenda item 4] DOCUMENT A/CN.4/633 Comments and observations received from Governments.

۴- یکپارچه‌سازی و عرف بین‌المللی

یکی از صاحب‌نظران این نکته را خاطرنشان کرده است که پیدایش قاعده‌ای عرفی در حقوق بین‌الملل در رابطه با توسعه‌ی مشترک ذخایر ماحصل وجود یک رویه‌ی مؤخر گسترده و تقریباً یکنواخت میان دولت‌ها برگرفته از شروط مربوط به ذخایر نفتی در معاهدات تحدید حدود است (Lagoni, 1979:233). دیوان بین‌المللی دادگستری ضرورت این امر را لحاظ کرده است که این شروط ذخایر نفتی در معاهدات تحدید حدود ظرفیت این را دارند که عناصر اساسی یک هنجار را ایجاد نمایند.^۱ به نظر می‌رسد این حکم در مورد شروط ذخایر نفتی صادق باشد، چرا که این شروط اساساً حاوی تعهدی است برای دست‌یابی به یک توافق در مورد اکتشاف یا بهره‌برداری بهینه و کارآمد از ذخایر مشترک. عامل مهم این است که این شروط به‌طور عام قابلیت اعمال بر ذخایر مشترک را داشته باشند.

بر اساس نظر دیوان، این مسئله که آیا این تعهد موجود در معاهدات دوجانبه در قالب یک مقرره‌ی عرفی حقوق بین‌الملل در آمده است یا خیر، به وجود ادله‌ی ناظر بر عنصر معنوی الزام آوری رویه بستگی دارد.^۲ اظهارنظرهای صورت گرفته از سوی دولت‌ها بیانگر این عنصر ذهنی در پیدایش قاعده‌ای از حقوق عرفی بین‌المللی برگرفته از شروط یکنواخت معاهدات دوجانبه نیست؛ چرا که آن‌ها به ندرت به توضیح چرایی درج شروط خاص در قراردادهایشان پرداخته و یا توضیحات ارائه شده برای اثبات اجماع حقوقی کافی نیستند. توجه به مواضع دولت‌ها در خصوص منابع مشترک در کمیسیون حقوق بین‌الملل ملل متحد هم موید این امر است.

در حمایت از وجود یک تعهد عام در خصوص همکاری در بهره‌برداری از یک مخزن نفتی مشترک، می‌توان دلایل مختلفی را طرح کرد؛ برای مثال قاضی جساپ در پرونده‌های دریای شمال بیان داشت که رویه‌ی مذاکره و به دنبال آن دستیابی به توافقی در خصوص اکتشاف و بهره‌برداری از یک مخزن مشترک و تقسیم نفت موجود در آن یک رویه صرف نیست بلکه منجر به ایجاد زمینه شکل‌گیری یک قاعده‌ی عرفی حقوق بین‌الملل شده است.^۳ این امر بدان معناست که هیچ کشوری نمی‌تواند پیش از انجام مذاکره در رابطه با این موضوع با کشورهای همسایه‌ی ذی‌نفع، حتی در صورت فقدان تعهدی معاهداتی، اقدام به بهره‌برداری یک‌جانبه از مخزن مشترک کند.

این که این تعهد به همکاری مشخصاً به الزام بر یکپارچه‌سازی یک مخزن مشترک نیز تسری می‌یابد کماکان محل بحث است. می‌توان این نظریه را مطرح کرد که دولت‌های ذی‌نفع در میادین مشترک

¹. North Sea Continental Shelf Cases (1969) ICJ Rep, 42.

². North Sea Continental Shelf Cases (1969) ICJ Rep. 41.

³. North Sea Continental Shelf cases (1969) ICJ Rep 48.

دارای حقوق و منافع مالکانه‌ی مشترک در آن‌ها هستند و همکاری در خصوص دست‌یابی به توافقی را در رابطه با سهمشان الزام‌آور است (Ong, 1999:327). این قاعده‌ی مبتنی بر رویه درج‌گسترده و تقریباً یکنواخت شروط ذخایر معدنی در قراردادهای تحدید حدود بیشتر کشورهای ذی‌نفع به اثبات رسیده است که همکاری در توسعه‌ی ذخایر مشترک مواد معدنی سیال را الزام می‌کند.

اما این رویه ماهیت حقوق و تعهداتی که باید در این قرارداد درج شوند را مشخص نمی‌کند. دکترین حقوق همبسته^۱ بر مبنای قواعد حقوقی کشورهای تولیدکننده‌ی نفت و اصول حقوق بین‌الملل در رابطه با منابع طبیعی مشترک ارائه شده است (Onorato, 1981:330). چنین اصول و قواعدی می‌توانند از قواعد مشابه کنوانسیون حقوق دریاهای، رویه‌ی قضایی بین‌المللی و رویه‌های دوجانبه در خصوص ذخایر مشترک استنباط شده باشد (Ong, 1979:796). این قواعد اساسی اصولی کلی حقوقی هستند که از سوی کشورهای متمدن مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. بنابراین می‌توان به این جمع‌بندی رسید که حقوق بین‌الملل همکاری میان دولت‌ها به هدف دست‌یابی به نوعی از توسعه‌ی مبتنی بر همکاری ذخایر مشترک نفتی را ضروری می‌داند. ارائه هر نوع شرط سخت‌گیرانه‌تر توسعه‌ی مبتنی بر همکاری به‌عنوان پیامد اجتناب‌ناپذیر قاعده‌ای که همکاری را لازم می‌داند، اشتباه خواهد بود. اگرچه کشورها ملزم به مذاکره با حسن نیت بر اساس این قاعده هستند، اما این تعهد لزوماً به معنای وجود تعهدی در خصوص دست‌یابی به نوع خاصی از قرارداد یا توافق نیست. یکپارچه‌سازی یک شیوه خاص از توسعه مبتنی بر همکاری است که برای اجرایی شدن نیاز به وجود سطح بالایی از اراده سیاسی از سوی طرفین دارد. برای درک بهتر موضوع، ذیلاً رویه دولت‌ها و رویه مراجع حل‌وفصل اختلافات بین‌المللی را در خصوص یکپارچه‌سازی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. برای فهم بهتر شکل‌گیری یا عدم شکل‌گیری عرف بین‌المللی در این خصوص در بخش‌های بعدی مقاله رویه مراجع حل و فصل اختلافات بین‌المللی و رویه دولت‌ها را بررسی خواهیم کرد.

۴-۱ رویه مراجع حل و فصل اختلافات بین‌المللی

در این بخش پرونده‌های بین‌المللی که به نحوی می‌توانند به موضوع یکپارچه‌سازی بین‌المللی مرتبط باشند مورد بررسی قرار می‌گیرند. بررسی این پرونده‌ها نشان می‌دهد که اگرچه هیچ‌گاه حکم قطعی الزام به یکپارچه‌سازی بین‌المللی صادر نشده است اما مراجع حل و فصل اختلافات عموماً طرفین دعوا را به اتخاذ رویکرد همکاری در بهره‌برداری از میادین مشترک و در برخی موارد یکپارچه‌سازی بین‌المللی تشویق کرده‌اند.

^۱. correlative rights.

۴-۱-۱ پرونده فلات قاره دریای شمال (۱۹۶۹م)

پرونده‌های فلات قاره‌ی دریای شمال و به ویژه نظر جداگانه‌ی قاضی جساپ^۱، پاسخ قضایی به موضوع تحدید حدود دریایی و ذخایر نفتی فرامرزی است. در این پرونده تحدید حدود بخشی از مرزهای فلات قاره با قرارداد میان دانمارک، هلند و آلمان براساس فاصله‌ی برابر از نزدیک‌ترین نقاط بر خطوط پایه از دریای سرزمینی آن کشورها صورت گرفت^۲.

دیوان در حکم خود اشعار کرد که طرفین باید اختلافات خود را از طریق توافق، یا در صورت عدم موفقیت در این خصوص با تقسیم برابر ناحیه‌ی هم‌پوشاننده، یا با توافق در خصوص بهره‌برداری مشترک حل و فصل کنند که راه‌حل آخر به ویژه زمانی که مسئله‌ی حفظ یکپارچگی مخزن مطرح است، مناسب به نظر می‌رسد^۳. دیوان همچنین بیان داشت که موضوع یکپارچگی مخزن را چیزی بیش از عاملی که در نظر گرفتن آن در جریان مذاکره برای تعیین مرز منطقی است، محسوب نمی‌کند^۴. به نظر می‌رسد دیوان نیاز به حفظ یکپارچگی ذخایر را که برای بهره‌برداری اقتصادی و کارآمد از منابع نفتی ضروری است، حتی در مراحل اولیه حل و فصل موضوعات فرامرزی، مورد شناسایی قرار داده است. اما به نظر دلایل کافی برای دسته‌بندی این موضوع به عنوان اوضاع و احوالی خاص که تغییر در تعیین مرزها را ضروری نماید، به دست نداده است (ابراهیم گل، ۱۳۹۴: ۳۲).

قاضی جساپ خاطر نشان می‌کند که، جدای از توافقات دریای شمال، توافقات دیگر در خلیج فارس بهره‌برداری مشترک یا سهم شدن در عواید را در نواحی که مرزهای بین‌المللی تعیین نشده بودند پیش‌بینی کرده‌اند^۵. او خاطر نشان کرد که اصل بهره‌برداری مشترک می‌تواند در توافقات مربوط به نواحی هم‌پوشانی در فلات قاره‌ی مورد اختلاف که تحدید حدود نشده‌اند، کاربرد گسترده‌تری داشته باشد^۶. وی همچنین به صراحت بیان داشت که اصل همکاری در هر دو مرحله‌ی اکتشاف و بهره‌برداری اعمال می‌شود^۷. این ملاحظات^۸ در خصوص مفهوم یکپارچه‌سازی فرامرزی، می‌توانند در شکل‌گیری اصول کلی مورد شناسایی کشورهای متمدن^۹ نقش داشته باشند.

1. Jessup.

2. North Sea Continental Shelf Cases, Judgment, ICJ Reports, (1969), p3. Para 9.

3. I.d. para. 34.

4. I.d. para 41.

5. Id. (Jessup, J., sep. op).

۶. همان.

۷. همان.

8. obiter dictum

۹. ماده ۳۸ اساسنامه دیوان.

۴-۱-۲ سازش ایسلند و نروژ (۱۹۸۰م)

در مه ۱۹۸۰ م ایسلند و نروژ قراردادی را در باره موضوعات شیلات و فلات قاره منعقد کردند اما مسئله مربوط به ادعای ایسلند نسبت به منطقه‌ی اقتصادی در فلات قاره که به فراتر از ۲۰۰ مایل دریایی در ناحیه‌ی نزدیک به جزیره‌ی جان مین^۱ گسترش یافته بود، تعیین تکلیف نشد.^۲ این دولت‌ها مقرر کردند کمیته‌ی سازشی تشکیل شده تا به موضوع تحدید حدود ناحیه‌ی فلات قاره میان ایسلند و جزیره‌ی جان مین بپردازد. این کمیسیون باید منافع اقتصادی ایسلند را در منطقه‌ی فلات قاره، مؤلفه‌های جغرافیایی و زمین‌شناسی و هر اوضاع و احوال خاص دیگری را در نظر می‌گرفت.^۳ توصیه‌ی کمیسیون ایجاد ترتیبات توسعه‌ی مشترک برای این ناحیه بود.

یک کمیته‌ی علمی برای تعیین احتمال وجود ذخایر نفتی در نواحی موضوع اختلاف تشکیل شد.^۴ کمیسیون در نهایت پیشنهاد تشکیل یک منطقه‌ی توسعه‌ی مشترک را مطرح کرد که متشکل از نواحی با بیشترین احتمال وجود ذخایر نفتی بود.^۵ این توافق همچنین در صورت یافتن ذخایر فرامرزی راه‌کار یکپارچه‌سازی را پیش‌بینی کرد. این کمیسیون، همانند دیوان در پرونده‌های دریای شمال، ضمن شناسایی اهمیت یکپارچه‌سازی در عمل بر یکپارچه‌سازی به عنوان بهینه‌ترین و اقتصادی‌ترین شیوه توسعه تأکید کرد (Richardson, 1988:82).

۴-۱-۳ فلات قاره تونس و لیبی (۱۹۸۲)

تونس و لیبی اختلاف خود را به دیوان ارجاع دادند تا به تعیین اصول و قواعدی از حقوق بین‌الملل بپردازد که می‌توانند در تعیین مرزهای فلات قاره‌ی میان آن‌ها اعمال گردند.^۶ در این پرونده دیوان به تکرار اصل امتداد طبیعی پرداخت اما اشاره‌ای به مفهوم اصول منصفانه یا اوضاع و احوال خاص نکرد. به همین دلیل دو قاضی مخالف، این انتقاد را به تصمیم دیوان وارد کردند که مبتنی بر اصول حقوقی نیست.^۷ دادگاه به این جمع‌بندی دست یافت که وضعیت اقتصادی موجود طرفین اختلاف را نمی‌توان به

^۱ Jan Mayen.

^۲ Conciliation Commission on the Continental Shelf Area Between Iceland and Jan Mayen, Report and Recommendations to the Governments of Iceland and Norway, (May 19-2-, 1981).

جزیره‌ی آتشفشانی مسکونی که در ۲۹۰ مایلی ساحل ایسلند قرار داشت اما تحت حاکمیت نروژ بود.
^۳ همان.

^۴ Agreement on the Continental Shelf Between Iceland and Jan Mayen, 21 I.L.M. 1222 (1982).

^۵ همان.

^۶ Agreement to Submit Question of the continental Shelf to the ICJ (Libya v. Tunisia), 18 I.L.M. 49 (1979).

^۷ Case concerning the Continental Shelf (Tunis v. Libya) 1982 ICJ 2, (Feb. 24).

عنوان بخشی از اوضاع و احوال مربوطه برای تحدید حدود در نظر گرفت. اما وجود چاه‌های نفتی در ناحیه‌ای که باید تحدید حدود شود، می‌تواند به‌عنوان عاملی محسوب شود که باید در فرآیند ارزیابی کلیه عوامل مربوط برای دستیابی به نتیجه‌ای منصفانه در نظر گرفته شود (Miyoshi, 1988:65).

پس از صدور حکم مربوط به این پرونده دو کشور ۳ قرارداد منعقد کردند. دومین قرارداد منطقه‌ی بهره‌برداری مشترکی را در ناحیه‌ی خلیج گیبز^۱ تعیین کرد که توسط حدود فلات قاره به دو بخش تقسیم شده بود. این قرارداد همچنین تدابیری را برای تعهدات مربوط به توسعه‌ی مشترک تجویز کرد که شامل ایجاد و تأمین مالی پروژه‌های سرمایه‌گذاری مشترک برای اکتشاف و بهره‌برداری از نفت می‌شد (Ong, 1999:787). یک شرکت مشترک لیبیایی-تونس در تونس تأسیس شد و موقعیتی خاص به عنوان شرکتی فراساحلی بدان داده شد تا دست به اکتشاف میادین گازی در شمال غربی منطقه‌ی مشترک بزند.^۲ مطابق با قرارداد سوم تونس ۱۰ درصد از درآمد حاصل از تولید آتی از میدان نفتی البوری^۳ را در بخش متعلق به لیبی از فلات قاره برابر با بخش جنوب شرقی منطقه‌ی بهره‌برداری مشترک به دست می‌آورد (Miyoshi, 2000:66).

اشاره به این نکته مفید است که طرفین پیشنهادات قاضی اونسن^۴ را به موقع اجرا گذاشتند، کسی که نظر مخالف در این پرونده داده بود. وی معتقد بود که توسعه‌ی مشترک راه‌کار جایگزین منصفانه‌ای برای اختلافات تحدید حدود است و بر همین اساس پیشنهاد یک نظام مشابه با بهره‌برداری مشترک از منابع نفتی را ارائه کرده بود. یک کمیته‌ی مشورتی دائمی برای فعالیت‌های مربوط به توسعه‌ی نفتی در منطقه‌ی توسعه‌ی مشترک تأسیس می‌شد و در صورتی که مخزنی از خط مرزی یا محدوده‌ی بیرونی منطقه فراتر می‌رفت، یکپارچه‌سازی تجویز می‌گردید (Miyoshi, 2000:64).

۴-۲ یکپارچه‌سازی در رویه دولت‌ها

همان‌طور که در بخش قبل نشان داده شد، مراجع حل و فصل اختلافات بین‌المللی بدون ایجاد الزام به یکپارچه‌سازی بین‌المللی عموماً طرفین اختلاف را تشویق به اتخاذ رویکرد همکاری در بهره‌برداری از میادین مشترک به شمول یکپارچه‌سازی نموده‌اند. در حال حاضر می‌توان نمونه‌هایی از قراردادهای یکپارچه‌سازی دوجانبه را هم در مخازنی که فراتر از مرزهای تحدید حدود شده بین‌المللی واقع شده‌اند و هم مخازنی که فراتر از مرزهای منطقه‌ی توسعه‌ی مشترک هستند، در بخش‌های گوناگون جهان یافت.

1. Gabes.

2. Id.

3. El Bouri.

4. Evensen.

منطقه فلات قاره‌ی دریای شمال شاهد چندین نمونه از قراردادهای یکپارچه‌سازی فرامرزی است. اولین نمونه از این دست قراردادها معاهده‌ی یکپارچه‌سازی سال ۱۹۷۶ میان انگلستان و نروژ برای میدان گازی فریگ بود. قراردادهای بعدی برای میادین ستانفورد و مورچیسن^۱ است که در سال ۱۹۷۹ منعقد شدند، عمدتاً مبتنی بر قرارداد فریگ بودند (Campbell, 1983:10). مثال دیگر از یکپارچه‌سازی فرامرزی در دریای شمال قرارداد میدان مارخام مورخ سال ۱۹۹۲ میان انگلستان و هلند بود.^۲ نمونه‌هایی از یکپارچه‌سازی فرامرزی در دیگر نقاط جهان نیز وجود دارد (Jacobs, 2008:127).

چهار نمونه اصلی از این قراردادها میان دولت‌ها در رابطه با بهره‌برداری از ذخایر نفتی فرامرزی از طریق یکپارچه‌سازی در دریای شمال وجود دارد.^۳ باید خاطر نشان کرد که عنصر الزام‌آوری حقوقی این قراردادهای یکپارچه‌سازی از معاهدات تحدید حدود دوجانبه که میان انگلستان و نروژ در تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۶۵م و میان انگلستان و هلند در تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۶۵م منعقد شده بود، نشأت می‌گیرد. اولین شرط صریح برای تشخیص اقدامی که باید در صورت کشف ذخایر نفتی فرامرزی در پیش گرفته شود، در قرارداد سال ۱۹۶۵م میان پادشاهی انگلستان و نروژ بیان شد. این قرارداد دربردارنده‌ی تعهد توسعه‌ی مبتنی بر همکاری ذخایر نفتی بود که مرزهای میان دو کشور را در نوردریده بودند. این قرارداد تصریح کرد:

«اگر یک مخزن نفتی فراتر از مرزهای تعیین شده گسترش یابد و بخشی از چنین مخزنی که در یک طرف مرز قرار گرفته است، به صورت کلی یا جزئی از طرف دیگر مرز قابل بهره‌برداری باشد، دو کشور ملزم هستند، تلاش کنند تا به توافقی در رابطه با بهینه‌ترین روش بهره‌برداری از ذخایر نفتی و روش توزیع درآمد حاصل از آن دست یابند.»^۴

ماده ۴ معاهده‌ی تحدید حدود میان انگلستان و نروژ اشعار می‌دارد که صرف این واقعیت که مخزنی مرزهای بین‌المللی را درنوردد، برای ایجاد تعهدی برای همکاری در توسعه‌ی آن، کافی نیست. شرط کافی برای این است که از لحاظ فنی امکان بهره‌برداری از یک بخش از مخزن از طرف دیگر مرز بین

1. Murchison Agreement 16 October 1979 (1981) UKTS 39 and Statford Agreement 16 October 1979 (1981) UKTS 44.

2. Markham Agreement 26 May 1992 (1993) UKTS 38.

۳. از این گذشته در مبادله‌ی یادداشتی میان پادشاهی انگلستان و نروژ، قراردادی منعقد شده است که دو میدانی را که میزان کمی از مرز فراتر رفته اند را یکپارچه نخواهد کرد (یکی از میادین که مقدار کمی به مناطق تحت حاکمیت نروژ گسترش یافته است و دیگری نیز مقدار کمی به مناطق تحت سلطه‌ی پادشاهی انگلستان امتداد پیدا کرده بود) و می‌توان آن را تحت عنوان ترتیبات جایگزین توصیف کرد.

http://www.fco.gov.uk/Files/KFile/992259_CM6412.pdf.

4. Article 4 of UK-Norway Delimitation Treaty of 1965.

المللی فراهم باشد. این نکته از نظر فنی و حقوقی مهم است. اینکه چاهی که از یک سو به اندازه‌ی کافی به مرز نزدیک باشد بخشی از نفت موجود در طرف دیگر مرز را تخلیه می‌کند قابل انکار نیست. این تعهد، یعنی تلاش برای رسیدن به توافقی در خصوص بهره‌برداری، همواره در جایی که یک مخزن کشف می‌شود، اعمال می‌گردد. اما لزوماً، مخزن فرامرزی به صورت یکپارچه مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گیرد و امکان بکارگیری اشکال دیگری از همکاری در عملیات توسعه باز گذاشته شده است (Taverne, 1994:155).

اگرچه وفق حقوق بین‌الملل، تعهد صریحی برای دولت‌ها در خصوص همکاری از طریق یکپارچه‌سازی وجود ندارد، اما یکپارچه‌سازی به‌عنوان بهترین گزینه‌ی برای بهره‌برداری از ذخایر نفتی فرامرزی در تمامی قراردادهای میان کشورهای ذی‌نفع در دریای شمال اتخاذ شده است. معاهده‌ی تحدید حدود انگلستان-نروژ^۱ مبانی یکپارچه‌سازی سه میدان فرامرزی بین‌المللی را بر روی خط مرزی انگلستان و نروژ مقرر کرده است (Gault, 1989:143). مهم‌ترین نمونه با نظرداشت حجم نفت و گاز همراه، قرارداد یکپارچه‌سازی استاتفورد^۲ است که در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۷۹م منعقد شده است. قرارداد استاتفورد و قرارداد مورچیسون^۳ در همان سال، تا میزان قابل توجهی، از الگوی قرارداد مقدم‌تر در مورد میدان فریگ که میان همین دو کشور در مه ۱۹۷۶م منعقد شده است، تبعیت کرده‌اند. نمونه‌ی دیگر از یکپارچه‌سازی فراتر از مرزهای بین‌المللی در دریای شمال قرارداد مارخام^۴ میان پادشاهی انگلستان و هلند بود که در تاریخ ۲۶ مه ۱۹۹۲م به امضا رسید. در ادامه به بررسی سه مورد از مهم‌ترین نمونه‌های قراردادهای یکپارچه‌سازی می‌پردازیم.

۴-۲-۱ قرارداد ذخایر میدان فریگ (۱۹۷۶م)

میدان فریگ در دوسوی مرزهای فلات قاره‌ی انگلستان و نروژ قرار گرفته است. کنسرسیومی در سال ۱۹۶۹م این میدان را کشف کرد. در مه ۱۹۷۲م مشخص شد که مخزن، خط مرزی را که فلات قاره‌ی میان نروژ و انگلستان تقسیم می‌کند را در نوردیده است (Taverne, 1994:333). مطابق با ماده‌ی ۴ معاهده‌ی تعیین مرز انگلستان و نروژ دو دولت ملزم بودند در مشورت با دارندگان مجوزهای بهره‌برداری بر کارآمدترین روش بهره‌برداری و تسهیم تولیدات حاصل از چنین بهره‌برداری به توافق برسند.

¹. Article 4 of Uk-Norway Delimitation Treaty of 1965.

². Statfjord.

³. Murchison.

⁴. Markham.

قوانین داخلی هر دو این‌طور مقرر می‌کردند که در صورتی که مشخص شود میدانی از مرزهای میان دو کشور عبور کرده است، لازم است شروط امتیاز اعطا شده برای ایفای تعهدات معاهداتی میان دو کشور برای بهره‌برداری به کارآمدترین روش تغییر کند (Gault, 1989:136). کنسرسیوم پادشاهی انگلستان و نروژ مجموعه‌ای از قراردادهای منعقد کردند که میدان گازی فریگ را یکپارچه کردند، تشریفات را برای ادامه‌ی کار بر مبنای یکپارچه^۱ ایجاد کردند و قراردادی برای تعیین یک کارشناس جهت تخمین منابع قابل برداشت نفت و گاز امضا کردند^۲. این ترتیبات با امضای قرارداد میدان فریگ در تاریخ ۱۰ مه ۱۹۷۶^۳ مورد تأیید هر دو کشور انگلستان و نروژ قرار گرفتند که یکپارچه‌سازی میدان را به حوزه حقوق بین‌الملل عمومی وارد کرد (Gault, 1989:145). ماده ۲ معاهده‌ی فریگ مقرر می‌کند:

«دو دولت باید به منظور توافق در خصوص تعیین محدودیت‌ها و ذخایر کلی تخمین زده شده‌ی مخزن میدان فریگ تقسیم ذخایر موجود در آن میان فلات قاره‌ی سهم انگلستان و فلات قاره‌ی سهم نروژ به گفت‌وگو و تبادل نظر بپردازند. به این منظور دارندگان امتیاز ملزم هستند پیشنهادی را برای این امر به دولت‌ها ارائه کنند»^۴.

این ماده در ادامه مقرر می‌کند:

«دو دولت باید تلاش کنند تا پیش از آغاز تولید از ذخایر، در خصوص تخصیص ذخایر موجود در مخزن میدان فریگ به توافق برسند. اگر آن‌ها قادر به چنین کاری نباشند، انعقاد این قرارداد به حالت تعلیق در می‌آید و تولید باید بر مبنای پیشنهاد ارائه شده توسط دارندگان امتیاز برای تخصیص ادامه یابد و اگر هیچ دارنده‌ی امتیازی وجود نداشته باشد این امر باید موقتاً بر مبنای سهم برابر ادامه یابد. چنین تخصیص موقتی باید بدون هرگونه تبعیضی نسبت به موقعیت هر دو کشور انجام گیرد»^۵.

معاهده‌ی فریگ اعمال اصل یکپارچگی را برای توسعه‌ی میدان توسط بهره‌بردار واحد که به نمایندگی از سوی تمامی اشخاص ذی‌نفع عمل می‌کند، مورد تأیید قرار داد. هر یک از کشورها باید درصدی از منافع حاصل از میدان را دریافت کند که با نسبت ذخایر موجود در حوزه‌ی حاکمیتی کشور مورد نظر، هماهنگ باشد. هزینه‌ی توسعه نیز به همین نسبت باید تقسیم شود. این ارقام باید هر پنج سال یکبار مورد بازنگری قرار گیرند. نظارت بر کلیه‌ی عملیات به کمیسیونی که به همین منظور توسط معاهده تشکیل شده بود، واگذار شد (Gault, 1989:147).

1. The Frigg Field Operating Agreement.

2. The Frigg Field Expert Agreement.

3. The Frigg Field Agreement Came into force on 22 July 1977.

4. Para. 2 of Article 2 of Frigg Treaty.

5. Para. 3, id.

هر یک از دولت‌ها موظف بود شرکت‌های دارنده امتیاز در سمت خود را ملزم کند تا در راستای تضمین حفاظت از ذخایر میدان فریگ و به منظور تولید بهینه از آن طرحی را تهیه و برای تایید هر دو دولت ارسال کنند. این طرح باید در فواصل زمانی که از چهار سال تجاوز نکند، مورد بازبینی قرار می‌گرفت و هر گونه بازنگری این طرح باید برای تایید دولتین ارسال می‌شد.^۱

۲-۲-۴ موافقت‌نامه ذخایر میدان استاتفورد (۱۹۷۹م)

در سال ۱۹۷۵م معین شد که ذخایر نفت و گاز همراه به فراسوی خط جدا کننده‌ی فلات قاره‌ی میان انگلستان و نروژ گسترش یافته است. مقررات مندرج در ماده‌ی ۴ قرارداد تعیین مرز سال ۱۹۶۵ همانند آنچه در ذخایر میدان فریگ مطرح بود، قابل اعمال بود. دو کشور در این چهارچوب به مذاکره پرداختند و در نهایت قراردادی را برای بهره‌برداری از ذخایر نفتی منعقد کردند که شامل مقررات فروش تولید آتی^۲ نیز می‌شد (Weaver, 2006:254). قرارداد ذخایر میدان استاتفورد میان انگلستان و نروژ در تاریخ ۱۶ اکتبر سال ۱۹۷۹م منعقد شد که تا حد قابل توجهی از الگوی قرارداد اولیه‌ی ذخایر میدان فریگ پیروی می‌کرد.

دو دولت باید در خصوص تعیین محدودیت‌های ذخایر میدان، مقدار کلی ذخایر تخمین زده شده و تخصیص ذخایر میان انگلستان و نروژ همانند آنچه که در قرارداد میدان فریگ ذکر شده بود، به توافق می‌رسیدند. برنامه‌ی زمانی پیش‌بینی شده برای تعیین مجدد محدوده‌ی ذخایر میدان استاتفورد بسیار دقیق‌تر از جدول زمانی موجود در فریگ بود. قرارداد استاتفورد دارندگان امتیاز را ملزم کرده بود تا مطابق با برنامه‌ای که توسط دو کشور مورد تأیید قرار گرفته است، اقدام به بهره‌برداری از ذخایر میدان کنند.^۳

۳-۲-۴ یکپارچه‌سازی میادین سانرایز^۴ و تروبادور^۵ (۲۰۰۳م)

قرارداد میان کشورهای استرالیا و جمهوری دموکراتیک تیمور شرقی^۶ در خصوص میادین سانرایز و تروبادور که در تاریخ ۶ مه ۲۰۰۳ منعقد شد، چارچوب جامعی را برای بهره‌برداری مشترک از این دو

1. Article 4 of Frigg Agreement.

2. offtake.

3. Article 11, id.

4. Sunrise.

5. Troubadour.

6. Timor-leste.

میدان که مجتمعاً تحت عنوان «سانرایز بزرگتر»^۱ شناخته می‌شدند و در ناحیه‌ی یکپارچه‌ی مشخصی قرار دارند، مقرر می‌کرد.

معاهده‌ی دریای تیمور^۲ در تاریخ ۲۰ مه سال ۲۰۰۲م، مصادف با استقلال تیمور شرقی، منعقد شد. ماده ۹ معاهده‌ی تیمور شرقی مقرر می‌کند که هر مخزنی که مرزهای ناحیه‌ی توسعه‌ی مشترک نفتی را درنوردیده باشد، باید برای اهداف مدیریتی و توسعه‌ای به‌عنوان موجودیتی مستقل تلقی شود. میدان «سانرایز بزرگتر» چنین مخزنی محسوب می‌شد که از مرزهای شرقی ناحیه‌ی توسعه‌ی مشترک نفتی عبور کرده بود. همین ماده مذاکره در خصوص قرارداد یکپارچه‌سازی بین‌المللی را پیش‌بینی کرد. در تفاهم‌نامه‌ی میان کشورهای استرالیا و جمهوری دموکراتیک تیمور شرقی در تاریخ ۲۰ مه سال ۲۰۰۲م طرفین موافقت کردند که به صورتی کارآمد، سریع و با حسن نیت عمل کرده تا قرارداد یکپارچه‌سازی را برای میدان «سانرایز بزرگتر» منعقد کنند^۳. قرارداد یکپارچه‌سازی بین‌المللی در تاریخ ۶ مارس ۲۰۰۳ میان تیمور شرقی و استرالیا به امضا رسید^۴.

قرارداد یکپارچه‌سازی بین‌المللی مقرراتی در خصوص اداره‌ی ناحیه‌ی یکپارچه شده، مالیات^۵، پروسه‌ی تأیید برنامه‌ی توسعه، شروط ترک، نقطه‌ی فروش، ارزش‌گذاری میزان نفت بازیافت شده از میدان، استخدام و آموزش^۶، ایمنی^۷، بهداشت^۸، حفاظت از محیط زیست، امور گمرکی، امور امنیتی و مکانیسم‌های حل و فصل اختلافات را داشت^۹. استرالیا و تیمور مطابق با ضمیمه E معاهده‌ی توافق کردند تا میدان سانرایز بزرگتر را بر این مبنا یکپارچه نمایند که تولید از میدان به صورت ۲۰/۱ درصد به ناحیه‌ی توسعه‌ی مشترک نفتی و ۷۹/۹ درصد به استرالیا تخصیص یابد. این بدان معنا بود که تیمور شرقی تقریباً ۱۸ درصد و استرالیا تقریباً ۸۲ درصد^{۱۰} از تولید حاصل از توسعه‌ی آن را دریافت می‌کردند.

۱. Greater Sunrise.

۲. <http://www.un.org/Depts/los/LEGISLATIONANDTREATIES/PDFFILES/TREATIES/AUS-TLS2002TST.PDF>

۳. <http://www.un.org/Depts/los/LEGISLATIONANDTREATIES/PDFFILES/TREATIES/AUS-TLS2002SUN.PDF>

۴. <http://www.un.org/Depts/los/LEGISLATIONANDTREATIES/PDFFILES/TREATIES/AUS-TLS2003UNI.PDF>

۵. Article 11, of the Agreement.

۶. Article 18, id.

۷. Article 19, id.

۸. Article 20, id.

۹. مواد ۱۲ تا ۲۶ قرارداد.

۱۰. این امر بدان دلیل است که از ۲۰/۱ تخصیص داده شده به منطقه‌ی مشترک در نتیجه‌ی معاهده‌ی دریای تیمور، ۹۰ درصد متعلق به تیمور شرقی و ۱۰ درصد متعلق به استرالیا است.

علاوه بر چهار قرارداد دریای شمال و قرارداد یکپارچه‌سازی میدان سانرایز بزرگتر که در بالا تشریح شد، سایر نمونه‌ها شامل میدان فیملی بارام^۱، میان مالزی و برونی دارالسلام، میدان اکانگا-زافیرو^۲ میان نیجریه و گینه‌ی استوایی و ونزوئلا و ترینیداد و توباگو^۳ می‌شود.^۴

برخی از صاحب‌نظران بیان کرده‌اند که اگرچه هیچ قاعده‌ای در حقوق بین‌المللی عرفی در خصوص بهره‌برداری از ذخایر مشترک نفتی وجود ندارد اما دقت کافی در اصول و قواعد حقوقی موجود حاکی از این است که بهره‌برداری یک‌جانبه از ذخایر فرامرزی که مبتنی بر رضایت طرف مقابل نباشد، با حقوق بین‌الملل انطباق ندارد. (حبیب‌زاده، ۱۳۹۵:۸۳) علاوه بر این، اگر قرار است هر گونه بهره‌برداری از این ذخایر صورت گیرد، این امر به دو دلیل نیازمند توافق دوجانبه میان کشورهای ذی‌نفع است. اول این‌که دولت‌های ذی‌نفع دارای حق دسترسی متقابلی نسبت به یک مخزن مشترک می‌باشند. حقوق بین‌الملل باید از این حق در برابر هر گونه نابرابری یا ورود زبانی از طرف دولت‌های دیگر به واسطه‌ی بهره‌برداری یک‌جانبه از مخزن نفتی مشترک که مبتنی بر رضایت طرف مقابل نبوده است، صیانت کند (Onorato, 1988:328).

دوم این‌که می‌توان کشورهای دارای سهم در یک مخزن مشترک را به‌عنوان دارندگان یک منفعت تثبیت شده قلمداد کرد. دلیل مثبت‌ه این امر منبعت از حقوق دارندگان منفعت مشترک در دارایی مشترک است که اقدامات یک‌جانبه از سوی یکی از صاحبان منفعت را که به‌طور نامطلوبی بر دارایی مشترک اثر گذارد، منع می‌کند. این حق از اصول کلی حقوقی که از سوی ملت‌های متمدن مورد شناسایی قرار گرفته قابل فهم است. اما یافتن مبنایی قانونی برای این فرضیه در خصوص حقوق مالکیت مشترک در حقوق بین‌الملل امری دشوار است. شناسایی حقوق مالکیت مشترک را نه می‌توان به‌عنوان رویه‌ای کلی تلقی کرد و نه می‌توان آن را به‌عنوان اصل حقوقی کلی در این زمینه اعمال کرد، چرا که در پاره‌ای از نظام‌های حقوقی هیچ حقوق مالکیتی نسبت به معادن وجود ندارد. در این وضعیت، حقوق مالکیتی مشترک و منافع مشترک مقرر در خصوص این مواد معدنی مطرح نخواهد بود (Lagoni, 1989:221). بنابراین حتی با وجود رویه دولت‌ها در انعقاد قراردادهای یکپارچه‌سازی اثبات این‌که یک قاعده عرفی بین‌المللی در این خصوص شکل گرفته است، عمدتاً به دلیل عدم وجود عنصر معنوی، بسیار دشوار است.

^۱ . Fairley Baram.

^۲ . Ekanga/Zafiro.

^۳ . به نظر می‌رسد هیچ یک از جزئیات این ترتیب قراردادی در اختیار عموم قرار نگرفته است.

^۴ . <http://www.energy.gov.tt/applicationloader.asp?app=documentlibrary&catid=48>.

نتیجه‌گیری و راهبردهایی برای سیاست خارجی

اگرچه برخی از حقوقدانان بین‌المللی قابلیت اعمال قاعده‌ی حیازت در سطح بین‌المللی را رد کرده‌اند، اما بررسی‌های نگارندگان نشان می‌دهد در حقوق بین‌الملل قاعده‌ی مصرحی وجود ندارد که «حیازت» را به شکل مطلق آن منع کرده باشد و رویه و عملکرد دولت‌ها در خصوص منابع مشترک نیز، جز در مواردی که توافقی از قبل وجود داشته است، بر اساس همین قاعده حیازت بوده است. به عبارت دیگر، قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل وجود ندارد که دولت‌ها را از استخراج منابع نفت و گاز از مخازن مشترک با استفاده از چاه‌هایی که در قلمرو تحت حاکمیت خود حفر کرده اند منع کرده باشد. علاوه بر این نگارندگان با بررسی کتب نویسندگان مختلف در حوزه ذی‌ربط و رویه قضایی بین‌المللی، پرونده‌ای را در سطح بین‌المللی نیافت که سابقه‌ای را برای منع اعمال قاعده‌ی حیازت در اختیار قرار دهد و به موجب آن قاعده‌ی حیازت به عنوان قاعده‌ای ناصحیح و غیرقابل اعمال شناسایی شده باشد.

لذا در نبود قرارداد یا توافق مبتنی بر همکاری، بهره‌برداری از ذخایر نفتی مشترک هنوز تا حد بسیاری مبتنی بر قاعده‌ی حیازت است، به عبارت دیگر، علی‌رغم خط‌مشی رو به رشد در میان دولت‌هایی که در میدانی واحد سهم دارند، هر دولتی این آزادی عمل را دارد تا تولید در طرف خط مرزی خود را به حداکثر برساند. با این حال، رویه دو و چندجانبه توسعه مخازن مشترک از طریق انعقاد قراردادهای یکپارچه‌سازی بین‌المللی یا قراردادهای توسعه‌ی مشترک حاکی از این است که به دلایل اصولی و عملیاتی متعدد، بسیاری از دولت‌های ذی‌نفع خود تمایل کمتری به اجرای قاعده حیازت در رابطه با منابع نفتی مشترک مورد اختلاف دارند و به جای آن ترجیح می‌دهند رویکردی مبتنی بر مشارکت و همکاری را در پیش گیرند. البته این رفتار دولت‌ها را نمی‌توان از روی اعتقاد به الزام‌آور بودن یکپارچه‌سازی دانست.

منطق حقوقی و اقتصادی حکم می‌کند که روش «یکپارچه‌سازی» که در قوانین برخی از کشورهای تولیدکننده‌ی نفت در برابر قاعده‌ی حیازت یا رویکرد بهره‌برداری رقابتی قرار می‌گیرد، در خصوص ذخایر نفتی فرامرزی نیز اعمال گردد. حتی می‌توان گفت که اصرار بر استفاده از قاعده‌ی حیازت در رابطه با ذخایر مشترک فرامرزی نسبت به اعمال آن در ذخایر داخلی نامطلوب‌تر است، چرا که استخراج منابع به صورت یک‌جانبه با تکیه بر قاعده‌ی حیازت در یک مخزن مشترک نه تنها موجب هدر رفت منابع است، بلکه منجر به بروز تنش و اختلاف میان کشورهای همسایه خواهد شد. پس در عرصه بین‌المللی، عدم یکپارچه‌سازی علاوه بر آثار سوء اقتصادی با آثار سوء سیاسی نیز همراه خواهد بود.

یکپارچه‌سازی فرآیندی است که در صورت همکاری تمامی طرفین ذی‌نفع، چه عمومی و خصوصی، بهترین عملکرد را خواهد داشت. اگر این اتفاق بیفتد، ابزاری برای بهره‌برداری از میدان مطابق با رویه‌های بهینه صنعت نفت و گاز و حمایت از حقوق همبسته فراهم می‌شود. نمی‌توان ادعا کرد که یکپارچه‌سازی آن گونه که در قوانین داخلی بیشتر کشورهای تولیدکننده نفت مطرح است در نظام حقوق بین‌الملل الزام‌آور محسوب می‌شود. اگرچه در حقوق بین‌الملل عرفی تعهدی در خصوص همکاری وجود دارد، یکپارچه‌سازی فرامرزی یکی از چند راه‌کار حقوقی ممکن برای تحقق این همکاری است.

بررسی رویه‌های موجود میان دولت‌ها، پرونده‌های بین‌المللی، تلاش‌های صورت گرفته در سازمان ملل متحد و نظرات حقوق‌دانان معتبر چارچوبی را تشکیل می‌دهد که موضع حقوق بین‌الملل در خصوص یکپارچه‌سازی بین‌المللی را مشخص می‌کند. از بررسی مجموع منابع فوق‌الاشعار می‌توان این‌طور برداشت کرد که اگر یک مخزن هیدروکربنی در دو طرف مرزهای میان دو یا چند دولت موجود باشد و دولت‌های مزبور نتوانند بعد از تلاش برای همکاری در بهره‌برداری از مخزن بر انعقاد قرارداد یکپارچه‌سازی توافق کنند، حقوق بین‌الملل آن‌ها را ملزم به انعقاد قرارداد یکپارچه‌سازی نمی‌کند. هر دولت، در صورت عدم توافق بر یکپارچه‌سازی با دولت یا دولت‌های همسایه، می‌تواند به بهره‌برداری یک‌جانبه از مخزن مشترک مبادرت کند. حقوق بین‌الملل در حال حاضر این ظرفیت را ندارد که دولتی را که تمایل به پذیرش ایده‌ی یکپارچه‌سازی در رابطه با بهره‌برداری از ذخایر نفتی مشترک ندارد، ملزم به این کار کند.

با این وجود بسیاری از دولت‌ها در راهبرد سیاست خارجی خود، عمدتاً به دلایل اقتصادی و سیاسی و نه لزوماً دلایل حقوقی، رویکرد مبتنی بر همکاری در بهره‌برداری از مخزن مشترک را به رویکرد بهره‌برداری یک‌جانبه ترجیح می‌دهند. الزام مشخصی به دستیابی به توافق مشخص در حقوق بین‌الملل موجود نیست و در عمل هم بدون وجود اراده سیاسی از سوی دولت‌های دخیل کارا نخواهد بود. یکپارچه‌سازی بین‌المللی را می‌توان یک تجربه موفق^۱ و رویه^۲ مورد قبول بین‌المللی برای مواجهه با مسئله میادین مشترک فرامرزی دانست که مطلوبیت آن اولاً و بالذات منبعت از الزامات صنعت نفت و گاز است.

در کشورمان نیز، به نظر می‌رسد با ابلاغ سیاست‌های کلی توسعه دریا محور از سوی مقام معظم رهبری که در بند ۷ آن اشعار می‌دارد: «توسعه همکاری‌های اقتصادی، تجاری و سرمایه‌گذاری ... با کشورهای همسایه و سایر کشورها به منظور بهره‌گیری از ظرفیت‌های دریایی و حضور مؤثر در معابر

^۱. Best Practice.

^۲. usage.

بین‌المللی و دست‌یابی به موقعیت قطب‌های منطقه‌ای» و همچنین بند الف ماده ۴۴ لایحه برنامه هفتم توسعه که اشعار می‌دارد: «وزارت نفت مجاز است با رعایت قوانین و اصل هفتاد و هفتم (۷۷) قانون اساسی از طریق شرکت ملی نفت ایران بدون واگذاری مالکیت در میادین مشترک نسبت به عقد قراردادهای بهره برداری مشترک با همسایگان و همچنین عقد قراردادهای مشارکت در تولید میادین مشترک اقدام نماید.» سیاست‌گذار، به سمت راهبرد همکاری با دولت‌های هم‌جوار در میادین مشترک متمایل شده است.

منابع و مأخذ

فارسی:

- ابراهیم‌گل، علیرضا و خسروشاهی (۱۳۹۴)، حسن، حقوق بین‌الملل دریاها با نگاهی به مسائل ایران، تهران: انتشارات خرسندی.
- جلالیان، عسکر (۱۳۹۶)، حقوق نفت و گاز میادین مشترک و پیشنهاد الگوی مطلوب، تهران: انتشارات خرسندی.
- جهانی، فرخزاد (۱۳۹۰)، «بهره‌برداری از میادین مشترک نفت و گاز و تحدید حدود دریایی»، مجله حقوقی دادگستری، سال ۷۵، شماره ۷۵، ۱۱۳-۱۴۵.
- حبیب‌زاده، توکل و آقاپهرانی، رضا (۱۳۹۵)، «برداشت یکجانبه از میادین مشترک نفت و گاز در پرتو حقوق بین‌الملل با تاکید بر میدان مشترک پارس جنوبی»، مطالعات حقوق انرژی، دوره ۲، شماره ۱، بهار و تابستان، صفحات ۵۱ تا ۸۴.
- شیروی، عبدالحسین (۱۳۹۳)، حقوق نفت و گاز، تهران: نشر میزان.
- طباطبایی‌نژاد، سید محمد، فرخانی، هدایت و پاپی، زینب (۱۳۹۸)، «مطالعه تطبیقی یکپارچه‌سازی میادین نفت و گاز در حقوق ایران و آمریکا»، مطالعات حقوق انرژی، دوره ۵، شماره ۲، ۳۳۵-۳۵۵.
- کاشانی، جواد و قلی‌زاده، توحید (۱۳۹۷)، «یکپارچه‌سازی منابع مشترک نفت و گاز در الگوی جدید قراردادهای نفتی ایران»، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال ششم، شماره بیست و سوم، ۱۳۹۷. ۱۷۰-۱۹۰.
- کاشانی، جواد (۱۳۹۳)، منابع نفت و گاز مشترک از منظر حقوق بین‌الملل، موسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهر دانش.
- نجفی اسفاد، مرتضی و خوری، حامد (۱۳۹۲)، «تاثیر بهره‌برداری اولیه بر بازتعیین سهم کشورها از منابع طبیعی فرامرزی»، مجله حقوقی بین‌المللی، سال بیست و نهم، شماره ۴۷، ۸۹-۱۱۵.

انگلیسی:

- Bastida, Ana & Ifesi-Okoye, Adaeze & Salim, Mahmud & Ross, James & Walde, Thomas. (2007). "Cross-Border Unitization and Joint Development Agreements: An International Law Perspective". **Houston Journal of International Law**. 29. 355-422.
- Becker-Weinberg, Vasco (2014), **Joint Development of Hydrocarbon Deposits in the Law of the Sea**, Springer.
- Benvenisti, Eyal(2004), **Sharing Transboundary Resources, International Law and Optimal Resource Use**, Cambridge University Press.
- Beredjick, Nicky(1998), **Petroleum Investment Policies in Developing Countries**, Springer Dordrecht.
- Bundy, R. R.(1995), "Natural Resources Development (oil and Gas) and Boundary Disputes", In **The Peaceful Management of Transboundary Resources** 23-24 (Gerald H. Blake et al. (eds.).
- Campbell, G.(1983), **Unitisation: A UK and Median-line Fields**, Oil & gas law and taxation review 5 .
- Chooramun, Rod, Unitisation-the oil and gas industry's solution to one of geology's many conundrums' (Notes from the field – An English Law Perspective on the Oil and Gas Market, <http://documents.lexology.com/279fe7de-a081-4b57-84ea-8821421812f4.pdf>
- Crawford, James R(1998), **Brownlie, Principles of Public International Law**, Oxford: Clarendon Press
- D.F. Asmus, Ifesi, Bastida, Weaver, J. Lang, J. Ross, S. Mahmud and T.W. Wälde(2007), "International Unitisation of Oil and Gas Fields: the Legal Framework of International Law, National Laws, and Private Contracts", **Oil, Gas & Energy Law Intelligence**.
- Eubanks, L. S. and Mueller, M. J. (۱۹۸۶) An Economic Analysis of Oklahoma's Oil and Gas Forced Pooling Law, 26 **National Resources Journal**. 469, 470.
- Fjaertoft, Daniel, Moe, Arild, Smirnova, Natalia, Alexey Cherepovistyn(208), "Unitization of petroleum fields in the Barents Sea: Towards a common understanding?", **Arctic Review on Law and politics**, Vol.9, 2018, pp 72-96 .
- Gordon, Greg, Paterson, John and İsenmez, Emre(2014), **Oil and Gas Law Current Practice And Emerging Trends**, Dundee University Press University of Dundee.
- Jacobs, J. (2008) "Unit Operation of Oil and Gas Fields", 57 **Yale Law Journal**, 2008 pp100-128 .
- Lagoni, R.(1979), "Oil and Gas Deposits Across National Frontiers", **American Journal of International Law**,73(2), 215-243 .
- Lepore, Matt(2016), "Horizontal Well Development Pooling, Spacing, and Unitization: A Regulatory Toolbox for Key Policy, Regulatory, and Statutory Considerations", **Interstate Oil and Gas Compact Commission Legal and Regulatory Affairs Committee**.
- Marcius, Yanko de Alencar Xavier(2015), **Energy Law in Brazil Oil, Gas and Biofuels**, Springer International Publishing Switzerland.

- Miyoshi, M.(1988), “The Basic Concept of Joint Development of Hydrocarbon Resources on the Continental Shelf”, 3 **International Journal of Marine and Coastal Law** (1988), 63, 18.
- Miyoshi, Masahira, I. Townsend-Gault, A. Strati, H. Burmester, C. R. Symmons, T. H. Walde, B. Barrett, P. Birnie and A. D. Read(۱۹۸۹), “Joint Development of Offshore Oil and Gas – A Model Agreement for States for Joint Development with Explanatory Commentary” H. Fox et al (eds.) London, **British Institute of International and Comparative Law**, Vol. 1.
- Ong, David M (۱۹۹۹), “Joint Development of Common Offshore Oil and Gas Deposits: “mere” State Practice or Customary International Law?”, **The American Journal of International Law**, Vol.93, No.4 (Oct. 1999), pp. 771-804, Cambridge University Press.
- Onorato, W. T.(1977), “Apportionment of an International Petroleum Deposit”, **International and Comparative Law Quarterly**, April, 270-329.
- Onorato, W. T.(1981), “Joint Development of Seabed Hydrocarbon Resources: An Overview of Precedents in the North Sea”, 6 **Energy** 1311, 1312 .
- Richardson, Elliot L.(1988), “Jan Mayen in Perspective”, 82 **American Journal of International Law**, 185-214 .
- Szekely, Alberto, Utton, Albert, Carmen Pedrazzini & Ross Shipman(2020), “Transboundary Hydrocarbon Resources: The Puerto Vallarta Draft Treaty”, 31 **Nat. Res. J.** 609.
- Taverne, Bob(1994), **Introduction to the Regulation of the Petroleum Industry: Laws, Contracts and Conventions**, London: Graham & Trotman Ltd.
- Taylor M.P.G.(1994), **Unitization, in European Community Energy Law- Selected Topics** 237 (D.S.M Dougall (ed.), London: Graham & Trotman Ltd.
- Weaver, Jacqueline Lang, Asmus, David F.(2006), Unitizing Oil and Gas Fields Around the World: A Comparative Analysis of National Laws and Private Contracts, **Journal of International Law**, L.3.
- Wilkinson, Jacline(1997), **Introduction to Oil and Gas Joint Venture, UK Continental Shelf**, England: Guttridge Publications Limited.
- Willheim, Erhbert(1989),Australia-Indonesia Seabed Boundary Negotiations: Proposals for a Joint Development Zone in the ‘Timor Gap’, 29 **Nat. Resources J.** 821, 826 (1989).



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی